

رسول پویان

06-07-2012

بخش سوم:

نقش استعمار در تخریب تمدن خراسان

پس از تحولات جدید اروپا در قرن هیجدهم و نوزدهم میلادی، حرکت استعماری اروپائیان بسوی کشورهای شرق شدت پیدا کرد. بریتانیا بحیث نماینده قدرتمند استعماری آن زمان پا به سرزمین زرخیز و افسانوی هندوستان نهاد و سیاه میخ خیمه استعماری را در آن کوبید. از آن جا به جانب خطه پهنای و اما تخریب و تجزیه شده خراسان جلو آمد و با سیاست استعماری روسیه تزاری مقابل شد.

انگلس از تجزیه و تخریب مدنیت خراسان بگرمی استقبال کرد. خوب می دانست که حملات هستی سوز احمد شاه درانی به هندوستان بهترین زمینه را برای حرکت استعماری او فراهم ساخته است. در تشویق و تقویۀ جنگ های داخلی خراسان (افغانستان کنونی) و تشدید رقابت ها و درگیری های خونین و کینه توزانه قبایل پشتون بسیار زیرکانه و مکارانه دست یازید. در رقابت با روس ها، اختلافات و جنگ های دولت قاجاریه ایران را با قبایل پشتون وارد مراحل بس پیچیده و پر جنجال کرد. جلو سقوط هرات به دست دولت قاجاریه را با زور و تهدید گرفت. از سیاست نگهداری هرات به عنوان منطقه حایل در بین دولت مرکزی افغانستان، ایران و حوزه آسیای میانه، تحت حاکمیت حکومت محلی پشتون تبار همواره حمایت کرد. تا این که در دوره امیر دوست محمد خان به سال 1273 این ولایت به دولت مرکزی افغانستان ملحق شد.

دولت انگلس اگرچه در اشغال مستقیم افغانستان موفق نشد و لشکر کشی او جهت بقدرت رسانیدن شاه شجاع به نتیجه مطلوب نرسید؛ لیکن پلان های او برای رهبری و کنترل امیران محمد زایی و سران قبایل بسی موفق آمیز بود و در افغانستان در «بازی بزرگ» در برابر روس ها سخت می چربید. انگلیس با سیاست های منفی و مخربانه خود همواره جلو حرکات ملی، مترقی و روشنگرانه را در افغانستان، گرفته است و از تاریک ترین، مستبد ترین و منفی ترین چهره ها و نظام ها در این کشور حمایت کرده است.

سران استعمار بریتانیا نه تنها در افغانستان و ایران علیه ارزشهای مثبت و خوب مدنیت خراسان مبارزه کردند؛ بلکه در شبه قاره هند نیز زبان فارسی را (که به عنوان سمبل و نماد روشن فرهنگ، ادب و مدنیت خراسان کبیر شناخته شده و بمدت چندین قرن زبان دیوانی هند بود) از رسمیت انداختند و زبان انگلیسی را جایگزین کردند؛ به این ترتیب تیشه به ریشه فرهنگ و تمدن مشترک خراسانی- هندی (که طی سده های متمادی شکل و قوام یافته بود)، زدند و زمینه را برای توسعه و استقرار درازمدت فرهنگ استعماری آماده ساختند.

فرهنگ و مدنیت خراسانی ماوراءالنهر که اول در عهد سامانیان و بعد در زمان تیمور و اولاد او به اوج ترقی خود رسیده بود، نخست در اثر جنگ های داخلی طایفوی و قومی ترک تباران و رقابت ها و جنگ های شدید مذهبی بین دولت صفوی ایران و حکومت های محلی آسیای مرکزی صدمات وافر دید و سپس هم استعمار روس بطور پلان شده به تخریب آن پرداخت.

روسیه در نیمه قرن 19 برخانات آسیای میانه تسلط یافت و مظفرالدین امیر بخارا به روسها سر تسلیم فرود آورد؛ به این صورت بخارا به تحت الحمایه روسیه تبدیل شد. بعداً بدخشان تاجیکی به اشغال روس ها درآمد و رقابت روسیه و انگلیس در ساحت خراسان سابق دم بدم آشناک تر گردید. آنها در تخریب و تضعیف فرهنگ و مدنیت خراسانی در حوزه های مرکزی، شمالی و غربی خراسان سابق و شبه قاره هند منافع مشترک داشتند.

روسها بعد از انقلاب اکتبر 1917 سیاست منزوی سازی تاجیکان، تضعیف زبان فارسی و رسمیت دادن رسم الخط لاتین و سیریلیک (روسی) را در برش های زمانی مختلف عملی ساختند و در راستای مبارزات ایدئولوژیک، فرهنگ زدایی و تمدن ستیزی را در بین اقوام ترک و تاجیک ماوراءالنهر تشدید کردند؛ به فرهنگ و مدنیت تاریخی خراسان ضربات بس کاری زدند.

پس از ظهور ایران جدید در عهد صفوی بر محور مذهب شیعه، به مرور زمان ناسیونالیسم تاریخی در پهلوی مذهب تبارز یافت و ایرانی ها بشکل رسمی و غیر رسمی در تدوین و شیرازه بندی فرهنگ و مدنیت تاریخی حوزه باستان و حوزه پهناور خراسان تلاش کردند. در این جمع آوری و تدوین آنان حق و حقوق دیگر وارثان فرهنگ و مدنیت خراسانی را رعایت نکرده، بطور انحصار گرایانه مهر سیاسی ایران جدید، محدود و بسی تنگ شده را بر آن کوبیدند.

ایرانی ها بیشترینه ارزش های تاریخی، فرهنگی، مدنی، هنری و شخصیت ها علمی و ادبی حوزه خراسانی افغانستان را بخود گرفتند. در بسا موارد واقعیت های تاریخی را وارونه جلوه دادند. آنان در واقع از سیاست تمدن ستیزی و فرهنگ زدایی سده جاری در افغانستان راضی بودند و تا هنوز از آن استقبال می کنند؛ زیرا آن ها خود را وارث اصلی و بدون چون و چرای فرهنگ و مدنیت باستان و خراسان کبیر می دانند و حاضر نیستند آنرا با کسی دیگر تقسیم کنند.

سران ایران جدید با این سیاست تنگ، ضعیف و یکجانبه نه تنها موفق نبودند، بلکه در همسویی با سیاست های استعماری و فاشیستی در تخریب فرهنگ و مدنیت خراسان بزرگ شریک شدند. این امر مسلم است که این فرهنگ و مدنیت تاریخی تعلق به تمام باشندگان قلمرو فراخ خراسان زمین و سرزمین های مجاوری که با آن انس و الفت تاریخی گرفته اند، دارد؛ کسی حق مالکیت انحصاری بر آن را ندارد.

پرواضح است که مرکز و قلب تپنده خراسان قدیم در افغانستان کنونی تاهنوز تجلی دارد و وارثان این تاریخ و مدنیت ریشه دار مشتاقانه به آن افتخار می کنند و حاضر نیستند حتی به قیمت جان خود این حق مسلم و میراث اجدادی خود از دست بدهند.

بعد از تأسیس پاکستان در سال 1947 میلادی، (خاصه پس از تجاوز شوروی به افغانستان) سیاست تمدن زدایی و تخریب فرهنگ و مدنیت تاریخی افغانستان به طور پلان شده از جانب استخبارات پاکستان دنبال شده است. این سیاست استعماری طی سده های اخیر با افراطگرایی مذهبی، تعصب و تبعیضات شدید قومی و محدودیت های ایدئولوژیک ممزوج گردیده است. این سیاست خطرناک تنها به تمدن زدایی و فرهنگ ستیزی اکتفا نکرده، بلکه قصد تخریب و نابودی تمام کشور ما را دارد.

پس از فروپاشی امپراتوری مشترک تیموریان در خراسان بزرگ زمینه های آزاد و گشایش دهنده برای رشد و شکوفایی فرهنگ و مدنیت خراسان در حوزه های سیاسی و ملی نوظهور هرگز فراهم نشد. در ایران بعد از صفوی این فرهنگ و تمدن در لاک تنگ و پرتعصب مذهب شیعه گیر کرد؛ در افغانستان در چوکات پرخفقان، خشن و عصبیت آلود قومی و قبیله ای گرفتار شد؛ در ماوراءالنهر بدام حکام محلی، جنگ های قومی و استعمار روسیه

محصور گردید و در هندوستان در زیر ضربات کوبنده استعمار انگلیس افتاد.

انزوای سیاست مدنیت ستیزی در افغانستان

هویت یک سرزمین و باشندگان آن در آئینه تاریخ و تمدن آن تجلی دارد و این حق طبیعی، سرمایه معنوی و میراث گران بهای آنان است. سیاست های تمدن ستیزی، جعل تاریخ و فاشیستی شاید برای مدتی از درخشش آزادانه آن بکاهد؛ لیکن هرگز نمی تواند تاریخ و مدنیت چند هزار ساله یک سرزمین را محو و نابود کند.

در عصر حاضر بشریت تجارب مثبت و منفی سیاست های مختلف، نظام های گوناگون و دیدگاه های متنوع را در دست دارد و شکست خفت بار سیاست های تبعیض، ستم، استبداد، فاشیزم و بی عدالتی را در جوامع مختلف مشاهده کرده است. دیگر از نگاه اصول اسلامی، حقوق بشر و قوانین انسانی جایی برای این سیاست های ضد بشری در افکار مردم دنیا وجود ندارد.

پشتون ها بعد از جنگ های دامنه دار داخلی، رقابت های خونین عشیره ای، نبردهای ویرانگر باهمسایه گان، ستم و استبداد امیران ظالم بر جامعه، به فکر خلق تاریخ و ساختن هویت شدند. آنان برخلاف ترکان خراسانی از درک و قبول آگاهانه ارزش های فرهنگ و مدنیت تاریخی خراسان در ظاهر اباء ورزیدند.

اگرچه در حوزه های غرب، شمال، مرکزی و حتی حوزه جنوب و کابل عملاً در آن فرهنگ و مدنیت مختلط خراسانی و در مواردی فرهنگ مشترک خراسانی- هندی، غرق شدند. نخبگان، ادباء، شاعران و نویسندگان شان با زبان دری (فارسی) انس و الفت دایمی یافتند و آثار خود را به این زبان نوشتند. بیشترین توده عوام زبان فارسی (دری) را بعنوان زبان اصلی خود بسی سهل و شیرین یافتند و با فرهنگ خراسانی در دهکده ها، شهرها و قصبات خراسان زمین زندگی کردند.

چنان که در اوراق پیش به آن اشاره شد، استعمار انگلیس و روس در تخریب فرهنگ و مدنیت خراسان تلاش زیادی کردند و آنان در واقع از مشوقان اصلی قبایل پشتون در پرورش و اجرای این دیدگاه افراطی بودند. آنان هر چند خوب می دانند که تاریخ، فرهنگ و مدنیت یک سرزمین در خدمت تمام ساکنان و شهروندان آن است و فرهنگ ملی و معیاری از اشتراک تمام فرهنگ های محلی در بستر طولانی تاریخ شیرازه می گیرد. حراست از تاریخ، فرهنگ و مدنیت حق طبیعی بشر است.

ما در عصر جدید کشورهای چند ملیتی، کثیرالاقوام و دارای فرهنگهای مختلف، مذاهب متعدد و زبان های گوناگون را دیده می توانیم که در زیر چتر بزرگ آزادی و دیموکراسی نوع خودی در صفا و صمیمیت، امنیت و آرامش زندگی می کنند؛ مانند: هندوستان، ایالات متحده امریکا، کانادا، استرالیا و غیره.

طوری که تاریخ وطن می نمایاند، پالسی یاد شده بیشتر در قرن جاری بویژه در دوره طولانی ظاهرشاه و دوره بحرانی اخیر به تحریک حلقات بیرونی، سران متعصب حکومتها و استخبارات پاکستان دامن زده شده است و کشور را از مسیر اصلی تاریخ و مدنیت پربارش تاحدودی منحرف ساخته است.

در این راستا هرات بمثابة قلب تپنده خراسان قدیم و میراثدار آن فرهنگ و تمدن، افزون تر از دیگر بلاد خراسان (خاصه نیشابور و بلخ) در زیر فشار بوده است. در اثر آگاهی روز افزون اقوام و ملیت ها از جمله قبایل پشتون این سیاست ناقص و ظالمانه روز بروز منزوی و بی اثر می شود.

فرهنگ و مدنیت خراسان در عصر حاضر:

در عصر حاضر ما شاهد تغییر و تحولات شگرفی در عرصه داخلی، منطقوی و بین المللی می باشیم. تجارب تاریخی بمانند سریال دنباله دار بسی سرعتمندانه از جلو چشمان بهت زده ما می گذرد. در افغانستان، بعد از فروکش کردن جنگ های قبیله ای، رقابتهای خونین برادران، بچه کاکا ها و سران قوم بر سر تاج و تخت، امارت امیران ظالم و مستبد، دوره مشروطیت و اصلاحات، نوبت به آرامش نسبتاً طولانی سلطنت خاندانی ظاهر خان رسید. در این دوره درازدامن فرصت های بس طلائی از دست رفت.

مرحله نخست با سیاست های تبعیض آلود، انحصاری، فرهنگ زدایی و ستمگرانه هاشم خان تلف شد. در مرحله دوم کاکای دیگر شاه با طرح اعتدالی تر به روی صحنه آمد؛ اما گره بی از کار فروبسته کشور نگشود؛ او نوبت را به پسر کاکای شاه، سردار داوود خان داد تا بر سر فقیر بچه سر تراشی را تجربه کند که برآستی تجربه موفق نبود. دهه دیموکراسی نیز بزودی گذشت و سلطنت در اثر کودتای داوود خان به پایان رسید. سردار پر مدعا طرح های بس وسیع و متناقض داشت و در سیاست بسی ناشیانه عمل می کرد. هنوز نتیجه بذر افشانی خود را ندرویده بود، که کودتای هفتم ثور 1357 خورشیدی بوقوع پیوست و او در واقع بدست همکاران سیاسی سابق خود مظلومانه؛ اما شجاعانه بقتل رسید.

بعد از کودتای هفتم ثور، افغانستان از حالت انزواء، سکوت و سکون سنگین بدر آمد؛ دیگر بحیث منطقه حایل و بی طرف در بین دو قطب مقتدر جهانی مطرح نبود. پس از تجاوز ارتش شوروی سابق، افغانستان به میدان رقابت های داغ و کشمکش های منطقوی و جهانی تبدیل شد که نتیجه آن در حال حاضر نا امنی و خشونت های گسترده، بحران عمیق همه جانبه، حضور قوای مشترک کشورهای عضو پیمان ناتو، رقابت های آتشین قطب های سابق و نوظهور منطقوی و جهانی و مداخلات برخی از کشورهای همسایه می باشد.

در سطح بین المللی و منطقوی ما ناظر فروپاشی جهان دو قطبی، ظهور قطب های جدید، تضعیف و تغییر کشورهای استعماری سابق، تأسیس جمهوری های ملی در آسیای میانه، رشد انزوگرایی و بحران روبه گسترش در پاکستان، قدرتمندی هندوستان و چین، دامنه دار شدن جنبشها، تغییرات و تبدلات در شرق میانه و ضرورت رشد مجدد جنبش اصلاحات در آینده ایران هستیم.

در موقعیت و شرایطی که هنوز جهان و منطقه، شکل و ثبات معین و پایدار نیافته است و برای بحران عمیق افغانستان طرح جامع و عملی وجود ندارد؛ زمان آن فرا رسیده که ملل و جوامع تمدن دار به ریشه های خود تمرکز کنند و بجای (جنگ ملل و دول) به فرهنگ و مدنیت برگردند و علم و تکنولوژی را از دسترس جنگ، خشونت، استعمار و تجاوزگری دور کرده و در خدمت رشد و شکوفایی تمدن ها و فرهنگ های غنی و پرریشه جامعه انسانی بگذارند.

در این جریان صلح و صفا، خلق و سازندگی بی شک که جامعه ما درون مایه آن را دارد که با کوله بار مدنیت تاریخی خود در صحنه ملی و بین المللی حاضر شود. پر واضح است که قلمرو فرهنگی، تاریخی و تمدنی خراسان بزرگ در حساس ترین موقعیت استراتژیژیک و جیوپولیتیک افتاده و حوزه های مهم سیاسی، اقتصادی، انرژی، فرهنگی و پرنفوس جهانی را بهم پیوند داده است.

از نگاه داخلی اگرچه خراسان قدیم به حوزه های سیاسی و فرهنگی متنوع تقسیم و تجزیه شده است؛ اما به سبب اعتدال، ترقی و تمدن خواهی اقوام و ملل ترک تبار حوزة ماوراءالنهر سابق، رشد فرهنگی، زبانی و سیاسی جامعه جوان ایران بر محور مدنیت پسندی و جنبش اصلاحات، شکست حاکمیت استبدادی تک قومی در افغانستان و رشد جاذبه های فرهنگ و مدنیت تاریخی در بین اقوام و ملیتهای میهن، امواج درک و دریافت ارزش های مشترک

فرهنگی و تمدنی را در ساحت پرفراخنای خراسان کهن به جنبش می آورد و اقوام و ملت های دارای فرهنگ و مدنیت مشترک را به همکاری و اتحادهای فرهنگی، اقتصادی و سیاسی در قالب اتحادیه های حوزه ای و منطقوی دعوت می کند.

از حیث منطقوی و بین المللی قلمرو فراخ تمدن خراسانی با جاذبه های مشترک و ارتباطات تاریخی با حوزه های تمدن هندوستان، چین، روسیه و کشورهای مشترک المنافع، فرصت های عملی و نظری بیشتری بحاصل می آورد؛ زیرا نه تنها می توان با پخش ارزش های فرهنگی و مدنی- آرامش، امنیت، ثبات، رشد و پیشرفت را در این ساحت بسیار مهم خاور تأمین کرد؛ بلکه خواهیم توانست، روابط اقتصادی، تجارتي و ترانزیتی را در بین قطب های عمده شرقی و غربی برقرار ساخت و ریشه های خشونت، نا امنی، افراطگرایی، مواد مخدر و تروریسم را در افغانستان و منطقه از بیخ و بن برکنند.

توضیح: اصل این مقاله را در سال 1373 خورشیدی نبشته بودم؛ اما اخیراً با اندک ویرایش و فشرده اختصاراتی به نشر رسید. برای درک و دریافت ریشه های بنیادین افغانستان نیاز به مطالعه و پژوهشهای همه جانبه و بیطرفانه در گستره تاریخ، فرهنگ و مدنیت خراسان می باشد. این نبشته می تواند بعنوان مقدمه یی در این راستا بشمار آید.

پایان